



پاسخی بر مقاله

«نقدی بر اصول و روش‌های پژوهش کیفی»

• دکتر نجلا حریری

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران

رواج سنت نقد در حوزه کتابداری، نه فقط امری خجسته، و نویدبخش فضایی پر نشاط در حوزه تولیدات علمی است، در صورت رعایت ضوابط مربوط، ثمرات آن نیز در دراز مدت با ارتقای کیفیت منابع علمی، مشهود خواهد بود. ابتدا پیش از هر سخنی، بسیار خوشوقتم از اینکه پس از گذشت بیش از دو سال از انتشار کتاب اصول و روش‌های پژوهش کیفی و زمانی که کتاب به‌ویژه در خارج از حوزه کتابداری و اطلاع‌رسانی و در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی جایگاه خود را یافته است، سرانجام نقدی بر آن نوشته شده است. با تشکر از دکتر افشار زنجانی، لازم می‌دانم نکاتی را درباره نقدی که ایشان در شماره ششم سال دوازدهم، شماره ۱۳۸ کتاب ماه کلیات نوشته‌اند، متذکر شوم. البته قبل از توضیح درباره این نقد، لازم می‌دانم بر این نکته تأکید کنم که این پاسخ‌گویی به معنای این نیست که نویسنده درباره کتاب مذکور ادعای کمال داشته باشد که چنین ادعایی نمی‌تواند درباره هیچ اثری موضوعیت داشته باشد. هر نوشته علمی نقاط قوت و ضعفی دارد که آگاه‌شدن نویسنده اثر به‌ویژه از نقاط ضعف، مغتنم و حتی مبارک است.

ناقد، در جای‌جای مطلبی که نوشته است، به‌طور مکرر، بر دشواری بودن فهم مفاهیم مطرح‌شده در کتاب تأکید داشته است که چند پاره از نوشته وی در این باره عیناً نقل می‌شود: «... ده - دوازده مفهوم انتزاعی آمده است که بعید است دانشجویان دوره‌های تکمیلی و تازه‌کاران، اگر مخاطبان هدف این کتاب باشند، معنا و مصادیقی برای آنها برشمارند...»، «بخش‌های مهمی از کتاب او برای دانشجویان و تازه‌کاران به‌سختی قابل فهم است، مگر آنکه شارحی همواره در اختیار این دسته خوانندگان باشند تا مفاهیم نامأنوس را برای آنان توضیح دهد»، «... اگر زبان آکنده از مفاهیمی باشد که مخاطب از آنها چندان سردرنیابورد...».

در پاسخ باید گفت که البته این واقعیتی است که پژوهش کیفی به‌دلیل نوپدیدبودن آن در حوزه کتابداری کشور ما، آسان فهم نخواهد بود و این انتظار نیز نمی‌رود که خواننده با مطالعه یک کتاب، به یک زمینه علمی مسلط شود که نسبتاً جدید و با دانسته‌های قبلی وی متفاوت است؛ که اگر چنین

با تشکر از دکتر افشار زنجانی، لازم می‌دانم نکاتی را درباره نقدی که ایشان در شماره ششم سال دوازدهم، شماره ۱۳۸ کتاب ماه کلیات نوشته‌اند، متذکر شوم. البته قبل از توضیح درباره این نقد، لازم می‌دانم بر این نکته تأکید کنم که این پاسخ‌گویی به معنای این نیست که نویسنده درباره کتاب مذکور ادعای کمال داشته باشد که چنین ادعایی نمی‌تواند درباره هیچ اثری موضوعیت داشته باشد. هر نوشته علمی نقاط قوت و ضعفی دارد که آگاه‌شدن نویسنده اثر به‌ویژه از نقاط ضعف، مغتنم و حتی مبارک است.

ناقد، در صفحه ۳۰، سطر دوم از آخر، جمله‌ای از پیش‌گفتار کتاب را نقل می‌کند: [امید است کتاب] «منبع مناسبی برای استفاده پژوهشگران علاقه‌مند به مطالعات کیفی در زمینه‌های مختلف اجتماعی باشد». با وجود صراحتی که در این جمله وجود دارد، مشخص نیست لزوم تکاپو برای یافتن مخاطبان کتاب و آوردن حدود دو صفحه مطلب، مبنی بر اینکه کتاب برای «تازه‌کاران» (ص ۳۱، بند دوم) و دوباره



رواج سنت نقد در حوزه
کتابداری، نه فقط امری
خجسته، و نویدبخش
فضایی پرنشاط در
حوزه تولیدات علمی
است، در صورت رعایت
ضوابط مربوط، ثمرات
آن نیز در دراز مدت با
ارتقای کیفیت منابع
علمی، مشهود خواهد بود

– ناقد درباره اهمیت روان بودن متن چنین می‌نویسند: «روایت، اعم از داستانی یا غیرداستانی، برای آنکه شنونده یا خواننده را به دنبال خود بکشاند، لازم است یکپارچه و منسجم باشد. منظور از یکپارچگی و انسجام (= روانی) آن است که بین پاره‌های آن به‌صراحت یا به‌صورت ضمنی پیوندهایی باشد که ذهن مخاطب در مسیر آن به حرکت درآید و «روان» شود. در ادبیات غیرداستانی و اخباری، مانند کتاب حاضر، این پیوند عقلی است» (ص ۳۲). چنانکه ناقد نیز ذکر کرده است، پیوند میان پاره‌های ادبیات به‌قول ایشان غیرداستانی و اخباری، به‌واسطه عقل برقرار می‌شود. با توجه به همین امر به‌اعتقاد بنده، مخاطبان کتاب، یعنی آنان که در حیطه دانش و پژوهش دستی دارند، توان ادراک بالایی دارند، در ایجاد پیوند میان پاره‌های مطالب علمی در نمی‌مانند و به‌یاری تفکر عقلانی خود به درک و دریافت مفاهیمی بسیار دشوارتر از کتاب مورد بحث موفق می‌شوند. هم‌چنانکه پذیرش کتاب در بین صاحب نظران پژوهش کیفی نشان‌دهنده این بوده است که در این باره نه تنها مشکلی وجود نداشته است، بلکه با وجود انتشار ۲۵ عنوان کتاب درباره پژوهش کیفی که آقای افشار زنجانی به آن اشاره می‌کند، کتاب حاضر را در آن حد از

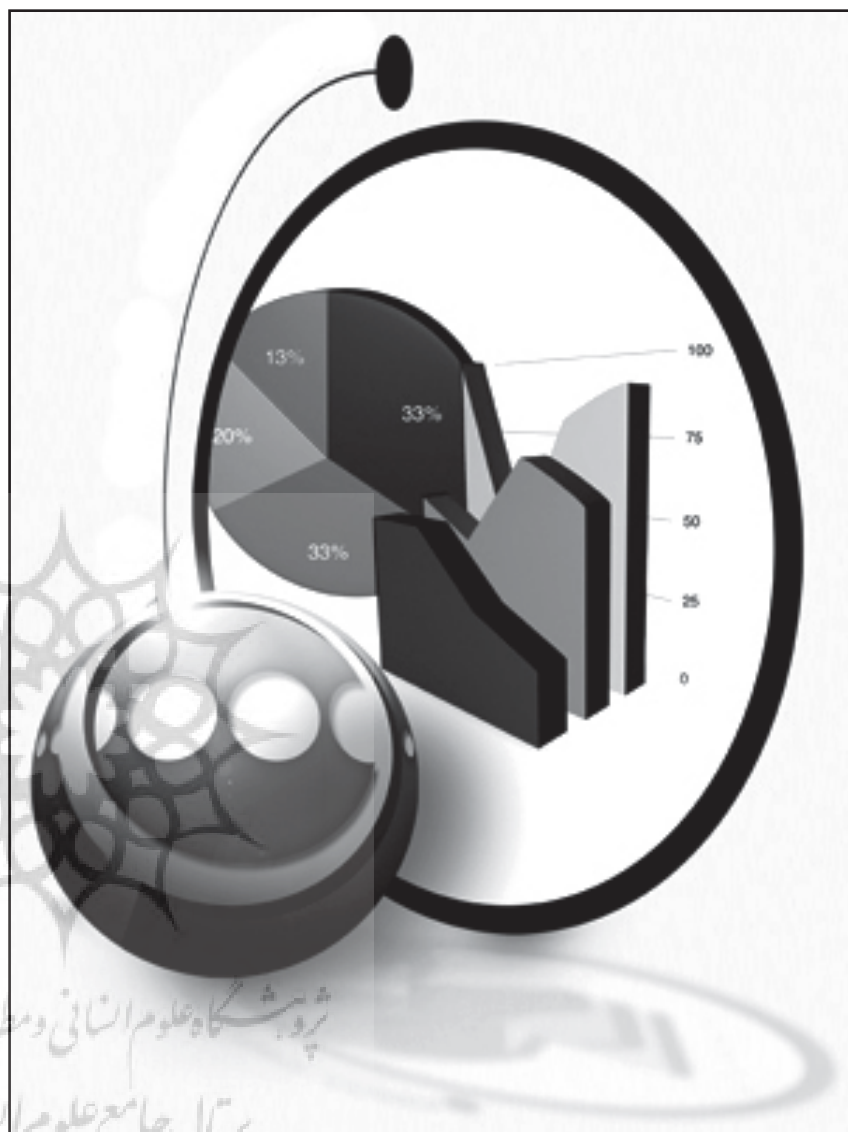
بود در هر زمینه علمی به انتشار یک کتاب اکتفا می‌شد! یا برای هریک از دروس دانشگاهی تنها مطالعه یک منبع از دانشجویان درخواست می‌شد؛ اما، این نیز واقعیتی است که درک متن و مطلب علمی، امری نسبی است و آنچه برای فردی بسیار دشوارفهم می‌نماید، ممکن است برای دیگری مفهومی روشن‌تر و ملموس‌تر داشته باشد. آنچه در اینجا نقش اصلی را ایفا می‌کند، علاوه بر علاقه‌مندی به زمینه مورد مطالعه و انگیزه لازم، توانایی ادراک و فهم مطالب جدید و احیاناً دشوار است. شاید نگرانی ناقد این است که دانشجویان دوره‌های تحصیلات تکمیلی موفق به فهم مفاهیم مطرح‌شده در کتاب نشوند. با توجه به اینکه اینجانب به اقتضای وظیفه شغلی، در ارتباط مداوم با دانشجویان تحصیلات تکمیلی کتابداری و اطلاع‌رسانی هستم، به‌صراحت اظهار می‌کنم که این دانشجویان، جز موارد بسیار معدود که می‌تواند ناشی از کمبود انگیزه یا برخی از دلایل دیگر باشد، مفاهیم دشوار را، به‌خوبی ادراک و تحلیل می‌کنند و در این امر حتی از استادان خود گام‌ها فراتر رفته‌اند که این خود نیز، اتفاق خجسته‌ای است که هر معلمی باید از آن استقبال کند و هدف غایی‌اش در امر آموزش نیز باید همین باشد.

درباره چند صفحه‌ای که مربوط به توجیه استفاده از روش کیفی در کتابداری است، ایراد وی می‌تواند مدنظر قرار گیرد

درواقع استفاده از مثال‌های مربوط به کتابداری و اطلاع‌رسانی در استفاده کتاب در سایر رشته‌های علوم اجتماعی مشکلی ایجاد نکرده و کتاب به‌عنوان منبع در سایر رشته‌ها استفاده می‌شود و روشن نیست چرا باید این امر صرفاً به دلیل اینکه عنوان کتاب، عمومی است برای کتاب مسئله‌ساز باشد. البته درباره چند صفحه‌ای که مربوط به توجیه استفاده از روش کیفی در کتابداری است، ایراد وی می‌تواند مدنظر قرار گیرد.

– ناقد، اصرار بر این دارند که متون علمی نیز به‌شیوه روایتی نوشته شود. «هر نوشته‌ای، با هر موضوعی، یک روایت است که راوی‌ای دارد و مخاطبی، گوینده داستانی دارد و شنونده داستانی که باید مخاطب را به‌دنبال خود بکشد. این امر نزد هر که ناپذیرفتنی باشد، نزد پژوهشگر کیفی کاری پذیرفتنی است؛ چه دست‌کم در روش‌شناسی کیفی «روایت» یک مفهوم کلیدی است» (ص ۳۱). لازم است این نکته را خاطر نشان کنم که مطرح‌شدن مفهوم روایت در پژوهش کیفی به معنای این نیست که کتاب‌های پژوهش کیفی باید به‌شیوه روایتی و داستان گونه نوشته شود. ناقد همچنین در بخشی از مطالب خود نوشته است: «هرگاه ... پیام‌هایمان تنها مفاهیم باشند، تا چه حد می‌توانیم انتظار داشته باشیم که انسانی را که دانش را هم از قصه بهتر می‌آموزد و بیشتر روایی فکر می‌کند تا استدلالی، به‌دنبال خود بکشیم؟» (ص ۳۳، س ۵).

در پاسخ باید گفت که آموختن دانش از قصه چنانکه بر آن اصرار شده، در مفاهیم پیچیده علمی چه در حوزه علوم اجتماعی و چه علوم پایه، درواقع، خود قصه‌ای بیش نیست و جای تعجب است که استدلالی‌اندیشیدن انسان، آن هم در محیط‌های دانشگاهی که جامعه هدف کتاب حاضر هستند، مورد تردید قرار گرفته است. دانش آموختن امری بسیار جدی است و نمی‌توان آن را هم‌سنگ مطالعات اوقات فراغت قرارداد که در آن طبیعتاً سهل‌پسندی، پرداخت داستان گونه و مفرح‌بودن، اصل قرار می‌گیرد. درواقع مشکل اصلی آموزش در کشور ما تا حد زیادی ناشی از همین دیدگاهی است که



انسجام و یکپارچگی برآورد کرده است که آن را منبع آزمون تحصیلات تکمیلی رشته‌های علوم اجتماعی دانشگاه پیام نور تعیین و معرفی کرده است.

– ناقد، اهمیت استفاده از مثال و تمثیل را مورد تأکید قرار می‌دهد. روشن است که استفاده از مثال به درک بهتر مطلب کمک می‌کند و در این مورد شبهه‌ای وجود ندارد، اما با وجود این پیشنهاد متین، چرا در جای دیگری از نقد، می‌نویسد که مثال‌های کتاب که به کتابداری و اطلاع‌رسانی مربوط می‌شوند (و همچنین بخش کوچکی که توجیه پژوهش کیفی در کتابداری است)، صرفاً به دلیل اینکه عنوان کتاب عمومی است و تأکید بر یک رشته خاص توجیه ندارد، پیشنهاد می‌شود در ویرایش بعدی اصلاح شود (ص ۳۳)

نقد آثار علمی لازم است اولاً از سوی صاحب‌نظران و ثانیاً با پرهیز از کلی‌گویی و با تحلیل صحت و سقم محتوای علمی اثر صورت گیرد

«پیشرفت‌باوری» است که معادل پیشنهادی ناقد به‌نظر صحیح و مناسب نمی‌رسد؛ اما «برساخت‌گرایی» برای واژه «constructionism» معادل مناسبی است و واژه ذاتی نیز چنانکه وی پیشنهاد کرده است، می‌تواند برای «intrinsic» استفاده شود که یادآوری این معادل‌ها جای سپاس دارد. - دربارهٔ اینکه ناقد برگردان فارسی ارجاعات درون‌متنی به منابع خارجی را کاری عبث و زحمت‌افزا قلمداد کرده است، باید خاطر نشان کنم که این روش، شیوهٔ کاملاً متداولی است که در تمام رشته‌های علمی، در بسیاری از کتاب‌ها به همین شیوه عمل می‌شود و اصولاً در کتابی که به زبان فارسی است، انتظار این است که نام نویسندگان خارجی که به آنها استناد می‌شود به فارسی ذکر شود. افزون بر این برخی از انتشارات دانشگاهی نیز بر فارسی‌بودن کل متن اعم از اصطلاحات، نام‌های علمی و نام نویسندگان در کتاب‌های فارسی تأکید می‌کنند. از همهٔ اینها گذشته، اگر اصل بر این بود که نام نویسندگان خارجی در زبان فارسی نیز به انگلیسی نوشته شود، در فهرست‌نویسی کتاب‌های ترجمه نیز نام نویسندگان به فارسی ذکر نمی‌شد و در روی جلد این کتاب‌ها و در ذکر اطلاعات کتاب‌شناختی آنها، نام نویسندگان به انگلیسی نوشته می‌شد! بنابراین اصل بر این است که نام‌های انگلیسی در متون فارسی، به زبان فارسی نوشته شود، اما اگر ترجیح نویسندگانی بر این است که نام‌ها را به انگلیسی بنویسد و اگر ناشر کتاب نیز آن را می‌پذیرد، احتمالاً بر این ترجیح نیز ایرادی وارد نیست.

سخن آخر اینکه نقد آثار علمی لازم است اولاً از سوی صاحب‌نظران و ثانیاً با پرهیز از کلی‌گویی و با تحلیل صحت و سقم محتوای علمی اثر صورت گیرد. در نقد هر اثری باید بی‌طرفی و نیک‌بینی رعایت شود و تلاش صرف‌شده در پدیدآوردن اثر نیز نباید در تکاپوی تخطئه و تخریب، نادیده گرفته شود.

استدلال را چندان بها نمی‌دهد و ترجیح می‌دهد به‌جای مواجهه با دشواری اندیشهٔ منطقی و استدلالی، اصالت را در هر زمینه‌ای تنها به‌سهولت روایت و داستان نسبت دهد.

ناقد در راستای همین دیدگاه، زبان متن را زبان سرد «آکادمیک» توصیف کرده، آن را نقیصه‌ای برای متن مطرح کرده است. به‌نظر من، هر فضایی و هر حیطه‌ای زبان مناسب خود را طلب می‌کند و بدیهی است که برای مطرح کردن مفاهیم علمی و آکادمیک، مناسب‌ترین زبان، همان زبان دانشگاهی است.

نکتهٔ بعدی نیز به همین بحث مثال و تمثیل مربوط می‌شود. تأکید وی بر آوردن مثال‌های بیشتر کاملاً معقول و پسندیده است و نویسندهٔ کتاب نیز در تلاش برای ارائهٔ مثال، به ذکر نمونه‌های پژوهشی متعدد پرداخته است. البته مثال‌ها و نمونه‌های پژوهشی در کتاب مورد بحث هرچه بیشتر مطرح شود، بهتر خواهد بود، اما دیدگاه ویژهٔ وی دربارهٔ ضرورت روایتی و تمثیلی‌بودن متون علمی که برای آن متونی مانند کیله و دمنه و گلستان سعدی را شاهد می‌آورند، جای بحث و تأمل دارد. نکتهٔ مهم این است که میان متن علمی و متن تربیتی و اخلاق‌آموز تفاوت‌هایی وجود دارد، یعنی آموزش مفاهیم علمی به همان شیوه‌ای که مثلاً سعدی در گلستان در تأثیر تربیت، پنددادن حکیمی پسران را نقل می‌کند «که جانان پدر هنر آموزید که ملک و دولت دنیا اعتماد را نشاید و...»، معقول و معمول نیست. زبان متن علمی در بسیاری از موارد، ناگزیر از انتزاع است. درواقع نیز ذهن انسان پس از سپری‌شدن سال‌های اولیهٔ کودکی به‌تدریج توان فهم مفاهیم انتزاعی را می‌یابد و اگر چنین نبود، بشریت در کودکی درجا می‌زد و علم به پیشرفت امروزی خود نمی‌رسید. با این حال، نکته‌ای که دکتر افشار زنجانی در این‌باره مطرح می‌کند جالب‌توجه است و در خور تأمل!

- دربارهٔ برابر نهاده‌های فارسی واژه‌ها نیز نکاتی مطرح شده است. دربارهٔ «progressivism» که در کتاب، معادل آن پیشروگرایی قرار داده شده، واژه پیشنهادی وی،